

## کارکرد منشِ بندگی بر اخلاق اجتماعی و محیط زیست از نگاه تصوف اسلامی<sup>۱</sup>

مسعود شاورانی<sup>۲</sup>

عضو هیات علمی دانشگاه مذاهب اسلامی، تهران، ایران

### چکیده

ارائه الگوها و راه‌کارهای اخلاقی در ارتباط با بهبود رابطه انسان با انسان و همچنین رابطه انسان با محیط زیست امروزه بسیار مورد توجه است. مفهوم عبودیت و بندگی از مفاهیم مهم دینی در اسلام و به طور خاص در عرفان و تصوف اسلامی می‌باشد. هدف از این تحقیق ترسیم نمونه‌ای از اخلاق نوع دوستی و دگردوستی عملی و پاسداشت محیط زیست، با توجه به میراث کهن، غنی و ارزشمند تصوف اسلامی است. در منابع عرفان اسلامی برای مفهوم بندگی خداوند شروط و اصولی ذکر گردیده است که عمل، کاربرد، رعایت و پایداری به آنها منجر به بروز رفتار اخلاقی شایسته نسبت به انسان و طبیعت می‌شود. این تحقیق به روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است و توصیف و تحلیل داده‌های جمع‌آوری شده نشان می‌دهد که اصول ضروری منشِ بندگی از دیدگاه عرفان اسلامی، شامل: تواضع و فروتنی، فقر و بی‌ملکی و خدمت، احسان و نیکوکاری می‌باشد. دستاورد این تحقیق نشان می‌دهد که تواضع منجر به تعامل بهتر انسان با انسان و دیگر موجودات می‌شود و از خود برتری‌بینی و رفتار سلطه‌گرانه پیشگیری می‌کند و اعتقاد به فقر و بی‌ملکی منجر به قناعت بیشتر و حرص کمتر انسان در تملک و مصرف منابع زیست محیطی می‌شود و اصل احسان و نیکوکاری منجر به خدمت و نیکوکاری به انسان و طبیعت می‌شود.

### کلیدواژه‌ها

اخلاق، احسان، بندگی، تواضع، فقر و ملک.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۲۹

۲. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): shavarani@gmail.com

## مقدمه

«عبودیت» و «بندگی» یعنی سرسپردگی و تسلیم در برابر خداوند. مفهوم بندگی در تصوف اسلامی بسیار بنیادی و نقش‌آفرین است و خداوند در وصف معراج پیامبر (ع) بندگی او را ستایش کرد: *سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ (أسراء/۱)* و همچنین عیسی (ع) به بندگی خود افتخار کرد: *إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ (مریم/۳۰)*<sup>۱</sup>. حتی بندگی را از مقامات و منازل سلوک دانسته‌اند؛ به طور مثال گفته‌اند: توبه بدایت مقامات است و عبودیت نهایت آن<sup>۲</sup> و همچنین بندگی اول مقام از دوازده مقامات عشق الهی است<sup>۳</sup>. احمد خضرویه گوید که بندگی ده درجه است، که همان منازل رسیدن به کمال محبت هستند<sup>۴</sup>. همچنین گویند علم رکن اول، عمل رکن دوم، اخلاص رکن سوم و یقین رکن چهارم بندگی هستند<sup>۵</sup>. ابوبکر وراق بیان نمود که میان او و خداوند فرقی نیست، مگر به بندگی او<sup>۶</sup>. بالاترین درجه بین خلق و خداوند را بندگی دانسته‌اند<sup>۷</sup> و ابوحفص گفت بندگی زینت بنده است و ابوعلی دقاق نیز گفت که چیزی والاتر از بندگی نیست<sup>۸</sup>. خواجه عبدالله انصاری در مناجات گوید: «الهی! دلی ده که ذل عبودیت تو گزیند، نفسی ده که حلقه بندگی تو در گوش کند» (ص ۱۴) و مولانا در مثنوی (ص ۷۷) سراید:

تا توانی بنده شو سلطان مباش زخم کش چون گوی شو چوگان مباش

محور تعالیم تصوف اسلامی خودسازی و تعالی انسان است و در نتیجه‌ی تربیت

۱. قشیری، عبدالکریم، *لطائف الإشارات*، تحقیق ابراهیم بسبونی، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۳۹۳ و ج ۲، ص ۳۳۳؛ مستملی بخاری، اسماعیل، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، محمدروشن، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سمعانی، احمد، *روح الأرواح فی شرح أسماء الملک الفتحاح*، نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش، ص ۲۰۷؛ بقلی، روزبهان، *مشرب الأرواح*، عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق، ص ۱۳ و ۱۴؛ رازی، نجم الدین، *منارات السائرين الى حضره الله ومقامات الطائرين*، عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق، ص ۱۸۰.
۲. هجویری، ابوالحسن، *کشف المحجوب*، تصحیح ژوکوفسکی، تهران، طهوری، ۱۳۷۵ش، ص ۹۵.
۳. بقلی، روزبهان، *عبهر العاشقین*، محقق هانری کرین، تهران، منوچهری، ۱۳۶۶ش، ص ۱۰۰.
۴. فلانسی، عبدالله، *ارشاد در معرفت و وعظ و اخلاق*، محقق عارف نوشاهی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۵ش، ص ۸۵.
۵. بدلیسی، ابویاسر، *بهجة الطائفة*، ادوارد بدین، بیروت، دارالنشر فرانز شتاينر، ۱۹۹۹م، ص ۱۱۵.
۶. همدانی، عین القضاة، *تمهیدات*، عقیف عسیران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ش، ص ۲۶۲.
۷. سراج، ابونصر، *اللمع فی التصوف*، رینولد آلین نیکلسون، لیدن، بریل، ۱۹۱۴م، ص ۴۲۱.
۸. قشیری، عبدالکریم، *الرسالة القشيرية*، عبدالحلیم محمود، قم، بیدار، ۱۳۷۴ش، ص ۳۰۴.

عرفانی، انسان به موجود شایسته‌تری برای جامعه و جهان تبدیل می‌شود. امروزه سبک زندگی جدید، شخصیت انسان‌ها را دچار صفاتی چون فردگرایی، خودخواهی، منفعت طلبی، خودپرستی و حرص و آز نموده است و انسان با فداکاری و دگردوستی بیگانه شده است و همچنین این صفات انسان را به عامل تخریب طبیعت و محیط زیست تبدیل نموده است و در نتیجه نسل گونه‌های گیاهی و جانوری و منابع آبی و خاکی در حال نابودی و تخریب سریع هستند. پرسش این است که چگونه با استفاده از مفهوم «بندگی» در عرفان اسلامی، می‌توان الگوی کاربردی - اخلاقی برای تعامل بهتر و بهبود رفتار فرد با جامعه انسانی و محیط زیست تدوین نمود. به نظر می‌رسد کاربرد مؤلفه‌های اخلاقی مفهوم بندگی در تصوف، در بهبود روابط اجتماعی و کاهش صدمات زیست محیطی مؤثر هستند. در این تحقیق به روش کتابخانه‌ای کلمات «بنده»، «بندگی»، «بندگان»، «عبد»، «تعبد»، «عبودیت»، «عبدانیت»، «عباد»، «معبود» و «عبدیه» در کتاب‌ها و منابع تصوف اسلامی مطالعه شده‌اند و داده‌های جمع‌آوری شده به روش توصیفی و تحلیل محتوا بررسی شده‌اند. در موضوع معنا، آثار و اخلاق بندگی در عرفان اسلامی تاکنون هیچ پژوهشی انجام نشده است.

### تواضع و فروتنی

در چگونگی ارتباط بین انسان با انسان و انسان با طبیعت و دیگر موجودات، خوی اخلاقی تواضع و خاکساری نقش سازنده و مفیدی دارد؛ زیرا انسان متواضع در مواجهه با دیگر انسان‌ها و اجزا و گونه‌های محیط زیست از سیطره طلبی، برتری جویی، تکبر و استثمار آنها پرهیز می‌کند و خود را برتر و بهتر از دیگران نمی‌داند و با سایرین با نرمش و فروتنی رفتار می‌کند. یکی از اصول و لوازم بندگی در تصوف اسلامی، تواضع و فروتنی است. بندگی ناب، همان فروتنی و افتادگی است<sup>۱</sup> و به تاکید فروتنی و افتادگی، روح بندگی، و عصاره و اصل آن هست<sup>۲</sup>. هر کس که در بندگی افتاده‌تر، نزد خداوند ارجمندتر باشد و بندگی خود را ندیدن است<sup>۳</sup>. بندگی، فروتنی و افکنندگی چون پیراهنی است برای بنده<sup>۴</sup> و نیکوترین لباسی که بنده پوشد لباس تواضع و افتادگی است و هیچ پیرایه‌ای برای بنده نیکوتر از پیرایه‌ی تواضع

۱. تستری، سهل، تفسیر، محمد عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۳ق، ص ۱۲۹.

۲. ابن قیم الجوزیه، محمد، مدارج السالکین، عبدالغنی الفاسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق، ص ۱۸۸.

۳. مستملی، اسماعیل، ج ۲، ص ۶۸۶ و ۶۸۷.

۴. سمعانی، احمد، ص ۶۰.

نیست<sup>۱</sup>. تواضع پیرایه قبول خلاق و واسطه عقد حسنات است و رابطه نیل به درجات و مصداق دعوی بندگی است، چنانکه حق می‌فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» که بندگان و برگزیدگان او کسانی‌اند که بر روی زمین به تواضع و سکونت راه روند و گرفتار زنجیرهای کبر و غرور نشوند و سکینت و وقار و تواضع و افتقار را شعار و دثار خود سازند<sup>۲</sup>. این هنگامی است که پرتوی از نور مشاهده در دل بنده آید و نفس به گذاختن آید و با گذاختن آن، کبر و عجب از او پاک شود، و تواضع و خوش‌خوئی به خلق پدیدار شود و هرچه بیشتر باشد موجب قرب بیشتر است، تواضع شریف‌ترین خوی‌های صوفیان است<sup>۳</sup>. أنا الحق عظیم همان تواضع است و آن که گوید «من عبد خدایم»،<sup>۴</sup> بنابراین بنده در جایگاه بندگی‌اش نباید به دنبال عظمت و شکوه «خود» باشد.<sup>۵</sup> بندگی ویژگی بنده است و با تواضع و خاکساری و اظهار عجز و افتادگی در مقابل خداوند به دست آید و او باید بداند که یک بنده است و این صفت ویژه‌ی او است و بدون آن هیچ هستی و ماندگاری ندارد، و هنگامی که این را بداند مانند خاک تواضع کند؛<sup>۶</sup> زیرا هیچ موجودی متواضع‌تر از خاک نیست، پیوسته در زیر قدم است، و اگر بر بالا اندازند سوی پائین آید<sup>۷</sup> و هر کس بتواند خویشتر را به زیر پای خلق افکند، به دولت دنیا و آخرت می‌رسد و هر چه خود را پائین‌تر برد برتری بیشتری یابد.<sup>۸</sup> شیخ محمد بلیانی گوید: حقیقت تواضع آن است که آن اندازه که بنده در دین و دنیا رفیع‌القدر گردد، تواضع او بیشتر شود و تواضع نمودن با جمله بندگان خدا پسندیده است

۱. محمد بن منور، *أسرار التوحید فی مقامات انبی سعید*، الیاس میرزا بوراغانسکی، سن پترزبورگ، ۱۸۹۹م، ص ۳۹۰ و ۳۹۱.
۲. خوارزمی، کمال الدین، *نبیوع الأسرار*، مهدی درخشان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ش، ج ۱، ص ۱۵۷.
۳. سهروردی، ابوحفص، *عوارف المعارف*، احمد السایح، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
۴. مولانا، *فیه ما فیه*، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، نگاه، ۱۳۸۶ش، ص ۵۸.
۵. سلمی، ابو عبدالرحمن، *طبقات الصوفیة*، مصطفی عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق، ص ۴۲۵.
۶. دیلمی، محمد، *شرح الأنفاس الروحانیة لأئمة السلف الصوفیة*، مصطفی قادری سیلانی، قاهره، دارالآثار الاسلامیة، ۱۴۲۸ق، ص ۲۰۳.
۷. طوسی، تاج الدین، *قصه یوسف (الستین الجامع للطائف البساطین)*، محمد روشن، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۲ش، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.
۸. قلانسی، عبدالله، ص ۲۲۳.

و به طور مثال هرکس که برای حق تعالی نزد برادر برخیزد، برای او مقامی در دین حاصل گردد<sup>۱</sup>. بایزید را گفتند بنده چه وقت متواضع باشد؟ گفت: آن گاه که خویشتن را مقامی و مجالی نبیند و در میان مردم هیچ کس را از خویش بدتر نداند.<sup>۲</sup>

در حقیقت بنده به خدا مؤمن نگردد تا زمانی که هر کس را که ببیند بهتر از خود داند و روی زمین بنده‌ای را کمتر از خود نداند و اگر پیرتری ببیند، بگوید او درگاه خداوند بیشتر از من خدمت کرده، و اگر جوان‌تر ببیند، بگوید او کمتر از من گناه کرده است<sup>۳</sup>. اصل این است که هر که متواضع تر باشد در دو جهان شریف تر است و همه علما متفق‌اند که پیامبر (ع) دو مقام معراج در دنیا و شفاعت در عقبی به سبب تواضع یافت. چون حق را تواضع کرد معراج یافت، و چون خلق را تواضع نمود شفاعت یافت<sup>۴</sup> و فرمود: «خداوند من را مخیر کرد میان آن که رسولی باشم بنده یا ملکی باشم نبی. در آن توقف کردم و جبرئیل گفت در برابر خدا تواضع کن، گفتم خواهم که بنده باشم و رسول.» خداوند به موسی (ع) وحی کرد که «من نماز کسی پذیرم که متواضع باشد و با خلق من خود بزرگی نکند» و عیسی (ع) گفت: «خنک متواضعان در دنیا که اصحاب منبرها ایشان باشند در قیامت». گروهی طعام می‌خوردند، کسی آبله داشت و به نزدیک هر کس می‌نشست آن کس از نزدیک وی برمی‌خواست. رسول (ص) وی را به پیش خود بنشانند و فرمود بسیار آن کس را دوست دارم که وی را به خانه خویش برد و بدین سبب کبر از وی برود؛ و صحابه گفتند: «حلاوت عبادت چیست؟» فرمود (ص): «تواضع». عایشه (رض) گوید: «شما غافلید از فاضل‌ترین عبادات و آن تواضع است.» و فضیل گفت: «تواضع آن است که حق را قبول کنی از هر که باشد، حتی اگر از کودکی باشد، و یا از جاهل‌ترین خلق» و از ابن‌مبارک نقل است که گفت تواضع آن است که هر که در دنیا از تو کمتر دارد، خویشتن از وی فروتر داری. ابن‌سَمَّاک به هارون الرشید پند داد که در حشمتش تواضع کند. سلیمان (ع) به نزدیک درویشان نشست، و گفت: «مسکین منم». حسن بصری گفت: «تواضع آن باشد که از خانه بیرون آبی هیچ کس را نبینی مگر که وی را بر خویشتن فضل دانی.» و مالک دینار گفت: «اگر بر در مسجد ندا کنند که بدترین شما بیرون

۱. محمود بن عثمان، *مفتاح الهدایة و مصباح العنایة*، منوچهر مظفریان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰ش، ص ۱۵۱.

۲. قشیری، عبدالکریم، *رساله قشیریة* (ترجمه)، ص ۲۲۰.

۳. مستملی، اسماعیل، ج ۲، ص ۵۱۴.

۴. همان، ج ۳، ص ۱۲۶۰.

آید، هیچ کس خویشتن را در پیش من نیفگند، مگر به قهر.» و کسی نزد شبلی آمد و گفت: «تو چه هستی؟» گفت: «من آن نقطه‌ام که در زیر با زده باشند، یعنی از آن فروتر چیزی نباشد.» و در این باره بایزید گوید: «تا بنده کسی را از خلق بدتر از خویشتن بداند، متکبر است» و جنید گوید که «تواضع نزدیک اهل توحید تکبر است، یعنی که تواضع آن باشد که خویشتن فرود آورد، و چون به فرود داشتن حاجت باشد، خویشتن را جایی بنهاده باشد، تا آنگاه فرود آورد» و عطای سلمی هرگاه که بادی یا رعدی می‌آمد، بر می‌خاست و می‌گفت: «آه، این همه از شومی من است که به خلق همی‌رسد.» و گروهی پیش سلمان فخر می‌کردند، وی گفت: «اول من نطفه است و آخر مردار، آنگاه بدتر از بهتر به نزدیک‌تر از او پدید آید و کریم از ناکس، که منم»<sup>۱</sup>. ابن عطاء معتقد است که بندگی انسان، اجازه فخر فروشی او به هم‌نوعانش را نمی‌دهد<sup>۲</sup>. در صفات پیامبر (ص) آمده که در بندگی افکنندگی داشت<sup>۳</sup> و به عیادت بیمار و به تشییع جنازه می‌رفت، با آن همه کمال، جمال، حشمت و مرتبت در کوی تواضع چنان بود که در عالم بندگی و در حالت افکنندگی بر خرکی مختصر می‌نشست و اگر غلامی او را می‌خواند اجابت می‌کرد، روز قریظه و نضیر بر خرکی نشسته بود که افسار و پالان آن از لیف بود. گاه مرکب وی براق بهشتی، گاه مرکب وی خرکی مختصر بود<sup>۴</sup>. بنده باید که طالب مذلت نفس خویش باشد تا از جمال دین برخوردار شود. «إذا أراد الله بعبده خيراً دلّه علی ذلّ نفسه»؛ روزی عمر خطاب را در زمان خلافت دیدند که با مشک آب در گردن می‌آمد، گفتند: یا امیرالمؤمنین این چه حال است؟ گفت: این ساعت رسولان روم رسیدند، و گفتند که: فیصر روم را از سیاست تو خواب نمانده، و در تمام روم عدل و راستی تو آوازه گشته است، خواستم که با این مشک آب نفس خود را بشکنم، آن گاه آب در حجره پیر زنی برد و بازگشت. سفیان ثوری را عادت بود که در صف آخر می‌ایستاد و می‌گفت: صدر سزای

۱. غزالی، ابوحامد، کیمیای سعادت، حسین خدیوچم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۲۵۰ و ۲۵۳.

۲. بقلی، روزبهان، تفسیر عرائس البیان فی حقائق القرآن، احمد المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۸م، ج ۲، ص ۵۴۵؛ سلمی، ابو عبدالرحمن، مجموعه آثار السلمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۳. میبیدی، ابوالفضل، کشف الأسرار و عاده الأبرار، علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش، ج ۷، ص ۱۶.

۴. همان، ج ۸، ص ۵۱۹؛ سمعانی، احمد، ص ۶۱.

خداوندان است، بندگان را با صدر عزت چه کار<sup>۱</sup>. انسان شریف وقتی تعبد نماید فروتن شود، أبوهریره در حالی که والی مدینه بود با دسته‌ای هیزم بر سرش، در بازار راه می‌رفت<sup>۲</sup>. همانطور که ملاحظه شد، خوی تواضع و فروتنی برآمده از بندگی، انسان را به مسیری هدایت می‌کند که خود را بالاتر و بهتر از دیگران نمی‌داند، در نتیجه تلاش می‌کند که به حقوق، جایگاه و ارزش دیگران احترام بگذارد.

ویژگی غیراخلاقی و غیرسازنده در تعامل با موجودات دیگر که مخالف «اخلاق بندگی» می‌باشد، «کبر» است که پندار انسان به برتری از دیگری و «تکبر» اظهار آن است. حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»<sup>۳</sup>. ریشه کبر در نفس انسان است که به ذات خود از بندگی بیزار است و به ربوبیت گرایش دارد<sup>۴</sup> و به اوصاف آن مانند کبر و ستایش شدن و برتری داشتن مبتلاست؛ اما با این وجود نفس طلب‌کننده اوصاف بندگی، مانند خوف، تواضع، فروتنی و خاکساری نیز می‌باشد و هنگامی که اوصاف بندگی در بنده محقق شود، از صفات ربوبیت که زمینه‌ی ابتلا و امتحان اوست رها می‌گردد<sup>۵</sup>. سهل بن عبدالله گوید مسلماً کسی که تکبر نماید از ادب بندگی خارج شده، و وارد رقابت با ربوبیت گردیده است<sup>۶</sup>. همانند ابلیس که به خود غرّه شد و ربی بندگی از گردن خود بیرون کرد و گفت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»<sup>۷</sup>. حضرت رسول (ع) فرمود: «الكبر من بطر الحقّ و غمص الناس»، کبر آن باشد که حق تعالی را گردن نهد و مردمان را عیب کند و هر که پندارد که او بهتر از برادر خود است و او را حقیر و عیب کند و به نگاه خواری در او نگردد، یا حق را با آن که می‌شناسد رد کند، وی در آن چه میان او و خلق است تکبر کرده است<sup>۸</sup> و یا فرمود: «ان تسفه الحقّ و تغمص الخلق»، متکبر آن کسی است که حق را نپذیرد و خلق را خوار دارد. هیچ چیز در بندگی بدتر از کبر

۱. میبیدی، ابوالفضل، ج ۲، ص ۷۹۱.

۲. شعرانی، عبدالوهاب، تنبیه المغتربین، احمد سایح، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، ۱۴۲۵ق، ص ۲۰۳.

۳. سهروردی، ابوحفص، ج ۱، ص ۲۶۳.

۴. غزالی، ابوحامد، احیاء علوم الدین، حافظ عراقی، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۱۲، ص ۴۸.

۵. ابوطالب مکی، قوت القلوب فی معاملة المحبوب، تحقیق باسل عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیة،

۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۵۹.

۶. سلمی، ابو عبدالرحمن، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۷.

۷. بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، هانری کرین، تهران، طهوری، ۱۳۷۴ ش، ص ۵۱۲.

۸. غزالی، ابوحامد، احیاء، ج ۱۱، ص ۲۴.

نیست. زیرا کبر برای ذات بی‌عیب و بی‌نقصان سزاوار است و این صفت بندگان نیست، در خبر آمده است که خداوند فرمود: «الکبرياء ردائی، و العظمة إزاری، فمن نازعنی واحدا منهما، القیته فی النار و لا أبالی». اما آغاز کبر از «عجب» باشد و آن است که هر چند کسی عیب وی را به وی نماید، نبیند و اگر بگویند، نشنود و از خلق انتظار دارد که وی را عزیز دارند و این عجب در باطن است، چون قوت بگیرد، در ظاهر هم اثر می‌کند، و می‌شود کبر، که خود را از خلق بزرگتر دارد و خواهد که همه خلق سخن وی را بپذیرند، و چون چنین نشود به خشم آید، که اصل خشم از کبر است<sup>۱</sup>. بنابراین خشم گرفتن و آشفتن صاحب قدرت نسبت به زیر دستان خود، به سبب تقصیری که در خدمت او کنند، نیز از کبر درون و ادعای ربوبیت و کبریائی صادر شود<sup>۲</sup> و سرعت خشم از دیدن نفس است، و این خلع بندگی و تلاش برای الوهیت است<sup>۳</sup>. پس تکبر بر بندگان به دلیل بزرگ داشتن نفس خود و حقیر شمردن دیگری است؛ زیرا نفس خواهان برتری جستن بر دیگران است، و آنها را عیب کند و خوار شمرد و از مساوات با آنها ننگ دارد؛ اما بنده‌ی مملوک، ضعیف و عاجز را که به هیچ چیز قادر نیست چگونه لایق کبر باشد. هر که بر بندگان خدا تکبر کند به او خیانت کرده است، مانند کسی است که خواص غلامان شاه را ناکس شمرد و بر ایشان برتری جوئی نماید و چیزی که حقشان باشد برای خود گزیند، پس او رقیب شاه می‌گردد. اما همه خلق بندگان خدا هستند و عظمت و کبریا بر آنها، فقط شایسته اوست، پس هر که بر بنده‌ای از بندگان خدا تکبر کند با خداوند ستیزه کرده است<sup>۴</sup>. هنگامی که بنده‌ای به چشم حقارت و پستی در خلق خدا نگرده، در حال از نظر عنایت حق بیفتد. پیامبر (ع) می‌فرماید: «لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من الکبیر»<sup>۵</sup>.

علاوه بر نمود و بروز «اخلاق بندگی» در تواضع با انسانها، این منش در فروتنی صوفیان با طبیعت نیز قابل مشاهده است. به طور نمونه مولانا هنگام صبح در باغی بر هر درختی سلام

۱. فلانسی، عبدالله، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۲. غزالی، ابوحامد، *احیاء*، ج ۱۲، ص ۴۸.

۳. عطار، فریدالدین، *تذکره الأولیاء*، رینولد نیکلسون، لیدن، ۱۹۰۵م، ج ۲، ص ۲۷۹.

۴. غزالی، ابوحامد، *احیاء*، ج ۱۱، ص ۲۲ و ۲۳.

۵. نجم الدین رازی، *مرصاد العباد*، تهران، [بی نا]، ۱۳۲۲ش، ص ۲۲۳.



می‌کرد<sup>۱</sup>. همچنین موارد متعددی از رفتار متواضعانه‌ی صوفیان با جانوران ذکر شده است.<sup>۲</sup> شیخ احمد رفاعی به حیوانات و سگ‌ها سلام می‌نمود. روزی به خوکی گفت: «صبح خوبی داشته باشی!»<sup>۳</sup>. روزی مولانا برای سگان بازار که گرد او حلقه زده بودند معانی می‌گفت<sup>۴</sup>. ابوالدردا، به شتری می‌گفت: «ای شتر زینهار! از من به خدای تعالی گله مکن که دانی بار بر طاقت تو نهادم»<sup>۵</sup>. بایزید بسطامی روزی با اصحاب خود می‌رفت، سگی در تنگنایی آمد، بایزید بازگشت و راه به سگ ایثار کرد<sup>۶</sup>. همچنین ابواسحاق شیرازی روزی در راهی می‌رفت سگی پیش آمد، مریدی خواست سگ را دور کند؛ اما خواجه گفت که راه بین من و سگ مشترک است<sup>۷</sup>. بایزید در بازگشت از مکه در همدان تخم معصفر خرید. چون در بسطام خرقة را گشود موری چند در آن میان دید. گفت: «ایشان را از جای خویش آواره کردم». برخاست و ایشان را به همدان بازگرداند<sup>۸</sup>. ابوالحسین دراج با گروهی از مشایخ و همراهان در تکریم مرغ زغنی بر آن نماز خواندند و کفن و دفنش کردند<sup>۹</sup>. خواجه علی سیرگانی یک روز گفت: «خداوندا! مهمان فرست». ناگاه سگی آمد. ابتدا سگ را طرد کرد؛ اما پشیمان شد و بیرون دوید و بسیار گشت تا در صحرا او را یافت و ما حضری که داشت در پیش او نهاد<sup>۱۰</sup>.

در متون عرفانی، مفهوم «فقر» با «بندگی» مرتبط است و گفته شده است که رابطه بنده با پروردگارش بر دو چیز جدا نشدنی استوار است، بندگی و افتقار<sup>۱۱</sup> و بندگی نمایان شدن

۱. افلاکی، احمد، مناقب العارفين، آنکارا، [بی نا]، ۱۹۵۹م، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲. ر.ک: شاورانی، مسعود، «ارزش جانوران در نگاه صوفیان»، مطالعات عرفانی، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۰، صص ۲۰۵-۲۳۲.

۳. شعرانی، عبدالوهاب، الطبقات الكبرى، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۲۵۵.

۴. افلاکی، احمد، مناقب العارفين، ج ۱، ص ۱۶۰.

۵. غزالی، ابوحامد، کیمیای سعادت، ج ۱، ۴۶۵، ۱.

۶. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ج ۱، ۱۴۵.

۷. نیشابوری، رضی الدین، مکارم الاخلاق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ش، ص ۱۱۱.

۸. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ج ۱، ۱۳۸ و ۱۳۹.

۹. دیلمی، ابوالحسن، سیرت شیخ کبیر ابی عبدالله خفیف، انتشارات بابک، ۱۳۶۳ش، ص ۷۱.

۱۰. عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، ج ۱، ۳۱۵.

۱۱. معاذ رازی، یحیی، جواهر التصوف، هارون عاشور، قاهره، مكتبة الآداب، ۱۴۲۳ق، ص ۹۰.

افتادگی و افتقار را لازم می‌نماید<sup>۱</sup>. فقر و نیاز بنده نسبت به خداوند منجر به تواضع و فروتنی او می‌گردد و خداوند خضوع و خاکساری را لباس فقر قرار داد و فقراء ظاهرشان خضوع دارد و باطنشان خشوع و در احوالشان فروتنی و در درونشان خاکساری است و نسبت به دیگران دلسوز هستند، به پیران احترام می‌گذارند و نسبت به کسانی که خداوند آزمایششان کرده است رحمت دارند. تواضع آنها ایجاب می‌کند که وقتی به خلق نگرند برتری آنان و نقص خویش را ببینند، و به نقصان خویش یقین داشته باشند و عیوب خلق را توهم پندارند؛ فقیر در میان مردم ناشناس و گمنام است. از آداب مقام فقر سکینه، وقار، تواضع، ایثار، بزرگداشت خلق و رعایت اخلاق است<sup>۲</sup>. همچنین فقر با زهد، قناعت و بی‌ملکی ارتباط دارد که در ادامه خواهد آمد.

### فقر و بی‌ملکی

از ویژگی‌ها و ملزومات دیگر بندگی در تصوف اسلامی بی‌ملکی است. انسان با آز و مال دوستی، علاقه به ثروت و مالکیت اشیاء بیشتر از حد نیاز خود، هم باعث تخریب محیط زیست و منابع طبیعی می‌گردد و هم سهم و حق دیگران را از استفاده از منابع کاهش می‌دهد. مالک نبودن نشان بندگی است و بنده را ملک محال است، زیرا که بنده مملوک است و مملوک را مالک بودن محال باشد<sup>۳</sup>. کسی که بندگی خود را شناخت، داند که او مالک هیچ چیزی برای خود نیست<sup>۴</sup>. از ضرورت مقام بندگی و لوازم آن، باور بنده به این است که خداوند مالک جمیع اشیاء است، به یگانگی‌ای که هیچ‌کس با وی شریک نیست<sup>۵</sup>. هر که در مقام بندگی ملک طلب کند قدم از مقام بندگی بیرون نهاده و حق را رها کرده است؛ و هر کس که از ملک تبرا کند قدم بر بندگی استوار کرده و به حق رسد<sup>۶</sup>. نام «عبدیت» وقتی صادق شود

۱. سکندری، احمد، رساله فی أدب العلم (ترتیب السلوک)، خالد زهری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ ق،

ص ۶۰.

۲. سلمی، ابو عبدالرحمن، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۷-۳۴-۳۶.

۳. مستملی، اسماعیل، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴. قشیری، عبدالکریم، لطائف الإشارات، ج ۲، ص ۳۳۳.

۵. تبادکانی، شمس الدین، تسنیم المقربین، محمد طباطبائی بهبهانی، تهران، کتابخانه موزه و اسناد مجلس شورای

اسلامی ایران، ۱۳۸۲ش، ص ۱۹۵.

۶. مستملی، اسماعیل، ج ۴، ص ۱۴۲۳.

که بنده هیچ چیزی را که اسم ملکیت بدان بتوان اطلاق کرد، باقی نگذارد.<sup>۱</sup> به طور قطع بندگی درست و حقیقی آن است که بنده بداند و شهادت دهد که تنها خدا مالک اشیاء است<sup>۲</sup> و بنده ناب در ظاهر و باطن کسی است که مالک هیچ چیزی نیست و اگر مالک هر چیزی شود به اندازه آنچه که مالکش شده، در بندگی او نقص ایجاد می شود.<sup>۳</sup> بنده در حقیقت کسی است که ملک ندارد زیرا مملوک ذلیل تحت تصرف مالک است، و قادر بر دفع تصرف مالک از خود نیست.<sup>۴</sup> پیامبر (ص) را مخیر کردند میان بندگی و میان ملک دنیا، بندگی اختیار کرد و گفت: اختار أن أكون عبداً نبياً. صوفی هم آن کس باشد که ملک ندارد، و اگر ملک یابد ببخشد، مانند پیامبر که نخواست شب بر او بگذرد و در ملک او از دنیا چیزی باقی باشد. چنانکه گفته اند: کان رسول الله لا یدخر عشاء لعداء و لا غداء لعشاء<sup>۵</sup> و سروری خویش در بندگی دید نه در ملک؛ محفوظ حق شدن بهتر از آن بود که هستی محفوظ وی شود؛ زیرا بندگی این را اقتضا کرد و دانست که با بندگی ملک نباشد و فرمود من را ملکی نیست و من بنده ام و به چیزی که از آن من نیست چگونه نازم.<sup>۶</sup> خداوند هم به او فرمود که بگوید: قُلْ لَا أُمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، تا جهانیان بدانند که چگونه هنگامی که بر خویشتن پادشاهی ندارد بر اغیار دارد؟<sup>۷</sup> جنید گوید: زمانی که بنده همه اشیا را ملک خدا بیند و پدید آمدن، دوام و بازگشت آنها را از خدا بیند، آن چنان که فرمود: فَسَبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ، پس او به بندگی ناب رسیده است<sup>۸</sup> و وقتی جنید در حال تب از خداوند طلب شفا نمود ندا آمد که «تن ملک ماست خواهیم درست داریم خواهیم بیمار، تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف خود منقطع گردان تا بنده باشی».<sup>۹</sup> جنید معتقد است که زاهد کسی است که دست از ملک خالی دارد و دل از تتبع، خلو دست که مقام عام است،

۱. سمنانی، علاءالدوله، *مصنفات فارسی*، نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش، ص ۵۵.
۲. تلمسانی، عقیف الدین، *شرح منازل السائرین*، عبدالحفیظ منصور، قم، بیدار، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۲۰۱.
۳. ابن عربی، *مجموعه رسائل (ثلاث مجلدات)*، بیروت، دارالمحجۀ البيضاء، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۹۶.
۴. ابن عربی، *فتوحات*، ج ۴، ص ۴۲۰.
۵. مستملی، اسماعیل، ج ۱، ص ۱۳۶.
۶. همان، ج ۲، ص ۸۷۵.
۷. همان، ج ۳، ص ۱۰۵۶.
۸. عطار، فریدالدین، ج ۲، ص ۳۳.
۹. هجویری، ابوالحسن، ص ۱۹۷.

از آن روست که اگر بنده ملک طلب کند خویشتن را از رقّ مملوکی خدا بیرون می‌کند.<sup>۱</sup> بایزید گوید: من عبد ذلیل، برای خود مالک هیچ نفع، ضرر، رزق، مرگ و زندگی نیستم.<sup>۲</sup> آدمی همیشه باید بندگی را به یاد آورد؛ زیرا او عبد ذلیل مملوک است، مالک نفس و مال خود نیست و آخرین سرنوشت او رفتن از دنیا است.<sup>۳</sup> صوفیه آگاهند که هرچند انسان در زندگی دنیائی اموالی را مالک می‌شود، امّا این مالکیت مجازی است؛ زیرا تصرف بنده در ملک خداوند باشد نه در ملک خویش و همچنین تصرف در ملک غیر بر مقدار اذن مالک است<sup>۴</sup> و بنده بی‌اذن خداوند حق تصرف در خزائن ندارد؛<sup>۵</sup> زیرا بنده را ملک نیست و آن ملک را که شرع اثبات کند مجازی و عاریتی است، عن قریب از او زائل می‌گردد، و ملک حقیقی آن است که زوالی ندارد و آن ملک خداست.<sup>۶</sup> جاه و مال بنده عاریتی است - «العبد و ما یملکه لمولاه» و حتی نفس خویش را مالک نیست؛<sup>۷</sup> امّا هر چند که در حقیقت بنده را ملک نیست، و لیکن دنیا چون خوانی نهاده است، و نعمت دنیا چون طعامها بر آن، و بندگان خدا مانند مهمانان بر آن خوان هستند.<sup>۸</sup> در حکم بندگی تصرف بنده در مالی که دارد به آن معنی نیست که آن مال ملک وی باشد، لکن چون وی مملوک است، آنچه وی دارد ملک همان کسی است که وی خود ملک اوست، پس تصرف در ملک بر حسب اذن است نه بر حسب «حق مالکیت». پس به آن مقدار که اذن یابد، آن مقدار از ملک خداوند «رزق» وی است.<sup>۹</sup> نبی (ص) فرمود: «إِنَّ ابْنَ آدَمَ يَقُولُ: مَالِي مَالِي، وَ لَيْسَ لَكَ مِنْ مَالِكِ آلَا مَا أَكَلْتَ فَافْنَيْتَ، أَوْ لَبَسْتَ فَابْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضَيْتَ». یعنی آنچه در دست بنده است همه از آن خداوند است و نداند که هرآینه روزی وی بوده است یا نه، در نتیجه می‌خورد و می‌پوشد و

۱. مستملی، اسماعیل، ج ۳، ص ۱۲۲۰.

۲. شعرانی، عبدالوهاب، البحر المورود فی الموائیق و العهود، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، ۱۴۲۴ق، ص ۳۸۰.

۳. محاسبی، حارث، الرعاية لحقوق الله، عبدالحمید البر، مصر، دارالیقین، ۱۴۲۰ق، ص ۵۱۱.

۴. مستملی، اسماعیل، ج ۳، ص ۱۱۹۲.

۵. همدانی، علی، حل فصوص الحکم (شرح فصوص الحکم پارسا)، ص ۵۲۹.

۶. میدی، ابوالفضل، ج ۷، ص ۳۳۸.

۷. اسفرائینی، نورالدین، کاشف الأسرار، هرمان لندلت، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل،

۱۳۵۸ق، ج ۱، ص ۹۳.

۸. غزالی، ابوحامد، کیمیای سعادت، ج ۲، ص ۳۶۷.

۹. مستملی، اسماعیل، ج ۲، ص ۶۴۸.

صدقه می‌دهد. چون بنده پیش از آنکه آشکار شود که روزی وی باشد یا نه، آن را مال خویش می‌نامد و دل به آن می‌بندد. اگر حکم خداوند آن باشد که کسی از او بستاند و یا هلاک شود، صبر و رضا برای بنده دشوار شود، هرچند که به پیمان توحید مقرر است که همه از آن مولا است و او تصرف در آن خویش کند و لیکن چون دلش به مال وابسته است، چنان مخالف باشد که گویی خداوند آن وی هلاک کرده است یا به دیگری داده است.<sup>۱</sup>

اما به طور حتم خاستگاه پرهیز از تملک اشیاء، گرایش و باور به فقر، قناعت و زهد است. ابوحنیف حداد گوید: «بندگی آن است که هر چه تو راست، ترک گویی»<sup>۲</sup>. ابوعلی دقاق گوید: بنده آنی که در بند آنی، اگر در بند نفسی، بنده‌ی نفسی و اگر در بند دنیائی بنده‌ی دنیائی.<sup>۳</sup> بایزید از مردی پرسید: چه پیشه داری؟ مرد گفت: خر بنده؛ گفت: اما بهتر آن است که بنده‌ی خدا باشی<sup>۴</sup>، ولی چگونه کسی بنده‌ی خدا خواهد بود در حالی که بنده‌ی چیز دیگری است؛ زیرا هر چه انسان را به سوی خود می‌کشد معبود اوست و آنچه به دست می‌آورد همان پروردگارش می‌باشد و این نزد متألّهین شرک در خدائی و در نزد ربانیون آشفستگی در ربوبیت است. چنین کسی با این دعای رسول خدا نگویند: «تس عبدالدینار و عبدالدرهم و عبدالحلّه، و عبدالخمیصه»، هر بنده‌ای که دل او به چیزی مقید باشد، بنده آن چیز گردد و بنده حق آن است که دل او از غیر خدا آزاد شود.<sup>۵</sup> زیرا دلی که در بند دوستی مال است بنده آن است، و مستغنی از آن آزاد است، و حق تعالی او را از این بندگی آزاد گردانیده است.<sup>۶</sup> ابن‌عطاء گوید: بندگی رضا به آنچه موجود است، و صبر بر آنچه موجود نباشد.<sup>۷</sup> محمّد بن فضل گوید: زهد نسبت به دنیا و نفس و خوار شمردن آن دو، اصلی است که صحت فقر از آن زاده شود و فقر جامه‌ای است که، تار آن قناعت و بود آن تواضع است

۱. فلانسی، عبدالله، ص ۱۶۸.

۲. عطار، فریدالدین، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳. قشیری، عبدالکریم، الرسالة القشیریة، ص ۳۰۳.

۴. خرکوشی، ابوسعید، تهذیب الاسرار فی اصول التصوف، امام محمد علی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۷ق، ص ۲۷۸.

۵. ابوطالب مکی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۶. غزالی، ابوحامد، احوال، ج ۱، ص ۱۹۹.

۷. همان، ج ۱۳، ص ۶۵.

۸. سلمی، ابو عبدالرحمن، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۸۷.

و یکی از اوصاف بندگی است<sup>۱</sup> و پایداری بر درویشی و فقر از جمله مقامات بنده است.<sup>۲</sup> مظفر قرمیسینی گوید: به وسیله فقر بندگی شناخته شود.<sup>۳</sup> وقتی خداوند خلق را آفرید، برای بندگانش فقر را واجب کرد و برای خود غنا، پس بر بنده واجب است که از درون به خداوند مفتقر باشد، منقطع از غیر او باشد، تا این که بندگی او ناب شود<sup>۴</sup> و هرگز خداوندی از غنا جدا نشود و بندگی از فقر<sup>۵</sup> و اصل بندگی و درویشی، نیاز است.<sup>۶</sup> چون صفت بندگی فقر است هر که خود را به غیر این صفت بیند گمراه است. هر که چنان داند که حتی یک لحظه یا نیز کمتر از آن، از خداوند بی نیاز است، هنوز ایمان نیاورده است، هر چند بنده خویشتن را به فقر موصوف تر داند نزدیکتر شود.<sup>۷</sup> ابوحفص گوید: نیکوترین وسیله‌ی تقرّب بنده به خدا، دوام فقرست به او در همه حالها.<sup>۸</sup> سهل بن عبدالله گوید: تعبّد کسی بدون فقر صحیح نباشد.<sup>۹</sup> ابوسعید گوید: هیچ راه بنده را به خداوند نزدیکتر از نیاز نیست<sup>۱۰</sup> و جنید گوید: درویشی کسوت بندگی است.<sup>۱۱</sup> ابوبکر واسطی گفت: «حقیر داشتن فقر از دیدن نفس است، و این خلع بندگی و کوشیدن به الوهیت است»<sup>۱۲</sup>. بنده را هیچ چیز نباشد و هیچ ملتی بیشتر از نیستی نباشد، و رسول (ص) فرمود: اللهم احیني مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمره المساکین، و به دعا مسکنت طلب کرد<sup>۱۳</sup> و صاحب فقر اتم بود<sup>۱۴</sup> و در حالی درگذشت که

۱. همان، ج ۳، ص ۳۷ و ۳۴.

۲. هجویری، ابوالحسن، ص ۲۹.

۳. سلمی، ابوعبدالرحمن، طبقات الصوفیة، مصطفی عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق، ص ۲۹۹.

۴. تستری، سهل، ص ۱۲۹.

۵. مستملی، اسماعیل، ج ۲، ص ۶۸۶.

۶. جام، احمد، کنوز الحکمة، علی فاضل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷ش، ص ۱۱۲.

۷. مستملی، اسماعیل، ج ۱، ص ۱۱۸.

۸. قشیری، عبدالکریم، الرسالة التفسیریة، ص ۳۹۳.

۹. همان، ص ۳۰۳.

۱۰. محمدبن منور، ص ۳۲۸.

۱۱. بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، ص ۱۵۸.

۱۲. عطار، فریدالدین، ج ۲، ص ۲۷۹.

۱۳. مستملی، اسماعیل، ج ۳، ص ۱۲۶۳.

۱۴. باخرزی، یحیی، أورداد الأحباب و فصوص الآداب، ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش، ص ۳۷.

زرهش در گرو یک یهودی بود، برای اقرار به افتقار به خداوند، و این انتهای درجه آن بود<sup>۱</sup> و به مقام حقیقت فقر کلی رسید، یعنی تهی شدن مطلق از آنچه غیر اوست؛ زیرا فرمود: الْفَقْرُ فُخْرِي؛ به این دلیل که بنده از وجود کلی مجازی اش خارج شود، و به وسیله وجود حقیقی دوام یابد و با صفات سرور خود نمایان شود، تا جایی که به او گفته شود «عبد الله»، یعنی بنده غیر او نیست<sup>۲</sup>. پس فقر عبارت است از خالی کردن درون از آنچه در هستی است و افتقار به خداوند در ظاهر و باطن<sup>۳</sup>. بندگی جز فقر نیست و غنا با بندگی جمع نشود، زیرا که غنا به ملک باشد و بندگی نافی ملک است<sup>۴</sup>. کمال بندگی را فقر خوانند و احتیاج مطلق، ذاتی آن است<sup>۵</sup>. فقرا به حالی که در آن هستند راضی و به وسیله آن در آرامش هستند و از دیگری درخواستی نکنند؛ زیرا هیچ کس مالک حقیقی نیست<sup>۶</sup>. حقیقت فقر نیازمندی است و بنده جز نیازمند نباشد، برای آنکه بندگی بی ملکی است و مملوک به مالک خویش محتاج باشد. حتی اگر بنده همه هستی را دارد باز فقیر است؛ زیرا فقر صفت ذاتی بنده می باشد، بنابراین به وجود ملک غنی نگردد<sup>۷</sup>.

### خدمت و احسان

از لوازم دیگر بندگی در عرفان اسلامی، خدمت نمودن، نیکوکاری، احسان و دستگیری نسبت به دیگر انسان‌ها و جانداران است. احمد خضرویه گوید که پنجم درجه بندگی «متحملی» است یعنی بار خلق کشیدن<sup>۸</sup>. هنگامی که برای بنده طلب راه حق پدید آید، شفقت بر خلق خدا در دل وی جاگیر شود<sup>۹</sup> و بر خلق خدا شفقت کردن، حاصل پیمان الهی است و در این

۱. سکندری، احمد، ص ۵۹.

۲. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، ج ۹، ص ۲۲۸.

۳. سلمی، ابو عبدالرحمن، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۳۵ و ۳۶.

۴. مستملی، اسماعیل، ج ۱، ص ۲۲۲.

۵. ابن ترکه، صائن الدین، چهارده رساله فارسی، علی موسوی بهبهانی؛ ابراهیم دیباجی، تهران، تقی شریف رضایی، ۱۳۵۱ ش، ص ۳۳.

۶. سلمی، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۳۴.

۷. مستملی، اسماعیل، ج ۳، ص ۱۲۳۹.

۸. همان، ص ۸۵ و ۸۷.

۹. اسفراینی، نورالدین، ج ۱، ص ۱۳.

شفقت، رفق کردن است، که حقیقت بندگی همین است<sup>۱</sup>. خدای تعالی بنده را در رفتار با خلق به عدل فرماید، و آن انصاف و مناصحت است و معنی مناصحت آن است که با خلق خدا در قول، فعل، همت و عزم راست باشد، انصاف با آنها نماید، بار خود بر ایشان ننهد، عیب ایشان بپوشد و در هر حال شفقت نماید و نیکی خود از ایشان دریغ ندارد، پیران را حرمت دارد و بر جوانان شفقت برد و بر کودکان رحمت کند<sup>۲</sup> و هر که توجه به خالق دارد، باطن خود را با دوستی خدا و خلقتش و ظاهر خود را با بندگی خدا و خدمت به بندگان او بیاراید و این بالاترین انواع خدمت به خداست و جز با خوشخویی به آن نتوان رسید و بنده با خوشخویی درجه قایم صایم یابد<sup>۳</sup> و خدمت کردن بندگی کردن است<sup>۴</sup>. بنده چون در دنیا خدمت کند در آخرت قربت یابد، بی خدمت به آن قربت نرسد، باید که علت رسیدن به حق مجاهدت بنده باشد<sup>۵</sup>. یحیی بن معاذ به برادرش گفت: «آن که گفتی که: مرا خادمی آرزو بود و یافتم، اگر تو را فتوت و جوانمردی بود، خادم حق را خادم خود نمی گرداندی و از خدمت به حق باز نمی داشتی. تو خادم باید باشی، مخدومی آرزو می کنی؟ مخدومی صفت حق و خادمی صفت بنده است»<sup>۶</sup>. عبد الله منازل گوید: بنده ای بنده است که برای خود خادمی نجوید، هنگامی که برای خود خادمی جست، از حد بندگی افتاده و آداب بندگی را ترک کرده است<sup>۷</sup>. سهل بن عبدالله گوید: بنده به حقیقت ایمان نرسد، تا آن زمان که با بندگان خدای همچون زمین باشد که از ایشان رنج کشد و به آنان منفعت رساند<sup>۸</sup>. ابوبکر وراق گوید: خدای تعالی از بنده رفق کردن با خلق خواهد؛ و از اندام یاری دادن مؤمنان<sup>۹</sup>. پیامبر (ص) در باب آیه: وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا فرمود: «قومی را دیدم از امت خویش، که من ایشان را دوست دارم و ایشان من را دوست دارند، جوانمردانی اند که پیوسته یکدیگر

۱. میبیدی، ابوالفضل، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. همان، ج ۵، ص ۴۵۱.

۳. غزالی، ابوحامد، احیاء، ج ۵، ص ۱۹۹.

۴. مستملی، اسماعیل، ج ۴، ص ۱۶۵۶.

۵. هجویری، ابوالحسن، ص ۲۵۲.

۶. عطار، فریدالدین، ج ۱، ص ۲۹۹.

۷. قشیری، عبدالکریم، الرسالة التفسیریة، ص ۳۰۳.

۸. محمود بن عثمان، ص ۱۵۴.

۹. عطار، فریدالدین، ج ۲، ص ۱۰۵.



را نیکی خواهند و آنچه دارند اگر مال بود و اگر جاه از یکدیگر دریغ ندارند و حق و حظ خود بگذارند و حقوق برادران را پیش دارند، نرم نرم و آسان بی آزار میان خلق می‌روند، دل‌هایشان به ذکر خدا آرام گرفته مسجدهایشان به نماز و عبادت آبادان گشته، با پیران به حرمت و اجلال زیند، با کودکان به رحمت و رأفت با همگان به مواسات و مراعات، توانگرشان ننگ ندارد به عیادت درویش رود، ضعیفان را بازجویند و از بیماران پرسند و به تشییع جنازه‌ها روند. مردی گفت: یا رسول الله ایشان که بر این صفت و سیرت باشند مگر که بر بردگان و درم خریدگان خویش رفق کنند و آزرند. رسول خدا فرمود: هرگز چنان نیست که گفتی، ایشان خود بردگان و درم خریدگان ندارند، و جز خویشتن کس را بر خدمت خویش ندارند، و نپسندند.<sup>۱</sup> خداوند درباره «مُحْسِنِينَ» فرموده است: «إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» یعنی هنگامی که رحمت خداوند به دل بنده برسد بنده نیکوکردار گردد و اثر دیگر رحمت آن باشد که بر برادر مسلمان خود رحم کند، که در خبری از رسول (ص) آمده است که در بهشت نرود، مگر آن کس که در دل وی رحم باشد و رسول (ص) ادامه داد که آن رحم خاص را نمی‌گویم که کسی بر فرزند و زن خویش دارد، بلکه رحم عامی را گویم که کسی در دل بر همه آفریده‌ها به رحم آید؛ و اهل معرفت چنین گفته‌اند که رحم از رحمت خداوند خیزد، هر چند در دل رحم بیشتر شود، بنده با خلق رحیم‌تر شود. تلاش کند تا همه مؤمنان را عزیز دارد، هر کسی را به اندازه حال وی آ. خواجه ابو اسحاق بشاغری گوید: رفتار بنده در دنیا با بندگان خداوند، نشان رفتار خداوند در قیامت با بنده است، چه رسول (ص) فرمود: «من لا یرحم لا یرحم». هر که بر بندگان خدا رحم کند، دلیل آن است که فردای قیامت خدا بر وی رحم کند و هر که خلق را از شر خود ایمن و کارها با خلق آسان کند، دلیل آن است که فردای قیامت خداوند شمارش بر وی آسان کند.<sup>۳</sup>

اما تأثیر درونی ممارست در بندگی، ترویج رفتارهایی مانند خوف، عبادت، شکر و توکل است. این‌ها رفتارهایی است که انسان را به تکامل در دین یعنی «احسان» می‌رساند و پیامبر (ص) درباره «احسان» فرمود: أن تعبد الله كأنک تراه، فإن لم تکن تراه؛ فإنه یراک<sup>۵</sup> که

۱. میدی، ابوالفضل، ج ۷، ص ۷۶.

۲. فلانسی، عبدالله، ص ۲۹۰.

۳. همان، ص ۱۴۲.

۴. حسینی، مریم، نخستین زنان صوفی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۵ ش، ص ۱۴۵.

۵. بخاری، صحیح، مصطفی دیب البغاء، بیروت، دارابن کثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۷.

جنید گفت اول مقام توحید این قول پیامبر (ص) است<sup>۱</sup> و برترین مرتبه احسان، دوری از شرک و اخلاص در عبادت و عبودیت است<sup>۲</sup> که همان توحید خالص است، مرتبه دیگر شهود ربّ در طاعت و عبادت است، یعنی به همراه آشکاری کامل خداوند، آنچنان که در حدیث پیامبر آمد؛ و مرتبه دیگر در رفتار با مردم است، مانند احسان با والدین<sup>۳</sup> و نیکی کردن به هر چیزی است و نظر رحمت و شفقت بر همه موجودات گماردن [«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ؛ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَ إِذَا ذَبَحْتُمْ، فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ»]<sup>۴</sup> و آنطور که بیان شد درجه‌ای از احسان شهود ربّ است با هر چیز، به گونه‌ای که بنده در حالت تسلیم همه وجودش به حق، بیننده او می‌شود<sup>۵</sup> و در نتیجه طبق سخن بایزید چون بنده در این حالت مکاشف باشد عالم جمله حرم وی شود<sup>۶</sup> و انسان و طبیعت در دیدگاه او، خدایی و گرامی شوند. احسان یعنی قدر و قیمت بر پا داشتن بندگی، در خدای دیدن است<sup>۷</sup> آن چنان که بنده در هر چیزی پروردگارش را ببیند<sup>۸</sup> و انسان بعد از این که درک و تصدیق نمود، که تمام موجودات طبیعت تجلی و آفریده‌ای از خدوند هستند، برای قرب به او، تلاش می‌کند که در عمل هم به آنها نیکی و احسان نماید، که قرب بنده به خداوند اول به ایمان و تصدیق است و آخر به احسان و تحقیق<sup>۹</sup> و پروردگار همه‌ی حقوق خلق بر یکدیگر در فنون معاملات را زیر عنوان «مُحْسِنُونَ» بیان می‌کند. همچنین از «قسط» گوید که یعنی در معاملات با خلق به خلق زیستن و در وجوه معاملات انصاف ایشان دادن و انصاف خود نخواستن و فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ<sup>۱۰</sup>.

۱. مناوی، محمد، *الکواکب الدرّیة فی تراجم السادة الصوفیة*، تحقیق محمد ادیب الجادر، بیروت، دارالصادر، ۱۹۹۹م، ج ۱، ص ۵۷۷.
۲. جنیدی، مؤیدالدین، *شرح فصوص الحکم*، جلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۳ق، ص ۲۲۲.
۳. کاشانی، عبدالرزاق، *شرح فصوص الحکم*، قم، بیدار، ۱۳۷۰ش، ص ۲۸۸.
۴. مسلم، صحیح، فؤاد عبدالباقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۱۵۴۸.
۵. خوارزمی، تاج الدین، *شرح فصوص الحکم*، حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹ش، ص ۹۴۶.
۶. هجویری، ابوالحسن، ص ۴۲۴.
۷. سمعانی، احمد، ص ۴۷۰.
۸. مهائمی، علاءالدین، *خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم*، فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق، ص ۵۸۲.
۹. میبیدی، ابوالفضل، ج ۹، ص ۲۸۳.
۱۰. همان، ج ۳، ص ۶۰۷.

احسان به بندگان خدا با تن و مال طاعتی است که گنج عالم باقی و بذر سعادت ابدی است. هر چه می‌توان از آن باید توشه کرد که در روز در ماندگی به کار آید و سعی کرد تا از صف اصحاب یمین که اهل «احسان» و اهل «فتوت» هستند باز نماند.<sup>۱</sup> اما «فتوت» در آثار و سخنان ابوعثمان حیری معنی «بندگی» گرفته است و جوانمرد کسی است که تمامی صفات بندگی در او موجود و متحقق باشد و به درجه‌ای رسیده باشد که برای خود هیچگونه خیری قائل نباشد و جوانمرد کامل همان بنده فداکار است<sup>۲</sup> و محمد بن فضل بلخی گوید: «خداوند ابوعثمان حیری را به فنون بندگی آراسته داشت و او را پدید آورد تا آداب بندگی را به مردم بیاموزد».<sup>۳</sup> مؤمنان یا همان اهل «فتوت» نفس و مال را در ادای حقوق بندگی صرف کنند و بر جمیع بندگان، رحیم و مهربان هستند و اهتمام به ادای حقوق دیگران را بر خود واجب شمرند و کمر خدمت و شفقت بر برادران دینی را به میان جان بسته و وجود خود را رهگذر انواع مبرات احسان ساخته و حقیقت اسرار «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که در میان اهل غفلت مرده است، را احیاء کنند.<sup>۴</sup> بر اساس اصل «فتوت» بنده دائم در کار غیر خویش مشغول باشد. پیامبر (ص) فرمود خداوند در حاجت بنده باشد تا بنده در حاجت برادر مسلمان باشد<sup>۵</sup> و بنده چون به دیانت رغبت کند به «مروت» نیز رغبت کند. ابو اسحاق بشاغری گوید: خداوند همچنان که امر به دیانت فرمود، «مروت» نیز فرمود و دیانت بی مروت نپذیرد. حضرت (ص) وصیت فرمود: «الصَّلَاةُ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» که نماز کردن دیانت است و زبردستان را نیکو داشتن «مروت» است. ابوبکر و راق گفت که چهار کتاب خداوند عزّ و جلّ خواندم، حاصل همه این دو چیز یافتیم: «التَّعْظِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ». بزرگ داشتن دیانت است و مهربانی با خلق وی «مروت» و بندگی بی مردمی دام است و مردمی بی بندگی خام و بندگی با مردمی تمام گردد، و این یعنی که بندگی دیانت است و مردمی «مروت»، چون کسی بندگی به جا

۱. همدانی، علی، احوال و آثار میر سید علی همدانی (شش رساله)، محمد ریاض، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۰ش، ص ۳۵۸.  
 ۲. عقیفی، ابوالعلاء، الملامتیه و الصوفیه و اهل الفتوة (مجموعه آثار السلمی)، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ش، ج ۲، ص ۳۶۸.  
 ۳. ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، محمد رضا شفیعی کدکنی، قاهره، دار ام القراء للطباعة و النشر، ج ۱۰، ص ۲۴۴.  
 ۴. همدانی، علی، احوال و آثار، ص ۳۶۲.  
 ۵. قشیری، عبدالکریم، رساله قشیری (ترجمه)، ص ۳۵۵.

آورد و مردم‌داری نکند، پس بندگی وی درست نیست و چون کسی مردم‌داری کند و خوب زید و لیکن دیانت به جا نیاورد، پس مردم‌داری وی خام است که خشنودی خلق بی‌خشنودی خالق سود ندارد؛ زیرا خشنودی خلق باید برای خشنودی خدا باشد. بهترین آدم کسی است که دل مهتران نگه دارد و تن چاکران، یعنی که در همت از هیچ مهتری کمتر نباشد و بی‌طمع باشد و در خدمت به خلق، خود را از هیچ چاکری برتر نداند و این تأویل خبر رسول (ص) است که «سید القوم خادمهم». مفهوم «بر» نیز همان نیکوکاری و مردم‌داری باشد و مردم‌داری نشان درستی دیانت است و رسول (ص) چنین فرمود: «لا دین لمن لا مروءة له». در تأویل این خبر گفتند که هرکه با مردمان مردمی نکند، پس خداوند را بندگی نکند. همچنان‌که خداوند دیانت فرمود، مروءت نیز فرمود: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، پرستیدن حق دیانت است و با مادر و پدر نیکویی کردن مروءت. خداوند دیانت بی‌مروءت نپذیرد. «اقیموا الصلوة» دیانت است و «آتوا الزکاة» مروءت است. هرچند بنده نماز خواند تا زکات ندهد خدای تعالی نمازش قبول نکند، چه رسول (ص) فرمود: «لا صلاة لمن لا زکاة له». خداوند فرمود: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» پرهیزگاری دیانت است و پیوند خویشاوندی نبریدن مروءت؛ و جای دیگر فرمود که «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ» فرمود: از من بترسید و میان یکدیگر صلح و خوبی کنید. برخی معتقدند که مروءت در اصل چهار چیز است: روی تازه داشتن و زبان نرم داشتن و به تن تواضع کردن اگر محتشم باشد و اگر درویش باشد به تن یاری دادن، چهارم با مال جوانمردی کردن، اگر مال ندارد به صاحب مال طمع نداشتن و بدون ضرورت حاجت برنداشتن. چون کسی پیوسته با خلق ترش روی است، در باطن او مروءت نیست. مروءت آن است که بد خویش از خلق بازدارد و بار خلق بدون نالیدن بکشد و به خلق خدا به تن یا به مال نیکویی کند. صدق مروءت آن باشد که این همه نیکوکرداری که با بندگان کند، به خاطر خدا کند و مکافات یا ستایش از خلق طمع ندارد<sup>۱</sup>.

در اهمیت نیکی و احسان نسبت به جانداران خداوند فرماید ای بنده‌ی من، با تو این همه نیکوئی‌ها کردم تو برای ما چه کردی؟ هرگز در راه ما درمی به گدایی دادی؟ هرگز سگی تشنه را از بهر ما آب دادی؟ هرگز مورچه را بنعت رحمت از راه برگرفتی؟<sup>۲</sup>. فضیلت عیاض معتقد بود که اگر بنده همه نیکی‌ها کند ولی به مرغی خانگی خود نیکوئی نکند، او از جمله

۱. قلانسی، عبدالله، ص ۲۰۴-۲۰۵ و ۲۲۳-۲۵۵-۲۵۸.

۲. میبیدی، ابوالفضل، ج ۱، ص ۶۴۰.

«محسنان» نباشد<sup>۱</sup>. به همین دلیل است که صوفیه اهتمام به نیکی، احسان و خدمت نمودن به جانوران داشته‌اند. شیبان راعی چوپان و نگهدار گوسفندان بود<sup>۲</sup>. ابوسعید ابوالخیر، شیخ احمد رفاعی و اخی فرج زنجانی از گربه‌ای نگهداری می‌کردند<sup>۳</sup>. روایت کرده‌اند که سری سقطی به گنجشکی<sup>۴</sup> و سفیان ثوری و معروف کرخی به سگانی غذا می‌دادند<sup>۵</sup>. همچنین عبدالعزیز بحرانی و ابوالخیر مالکی سگان بیابان را غذا دادند<sup>۶</sup>. درندگان در گوشه‌ای از خانه سهل بن عبدالله در شوشتر پیش او می‌رفتند و به آنها غذا می‌داد<sup>۷</sup>. شیخ ابو القاسم نصرآبادی چهل بار حج به جا آورد، روزی در مکه سگی دید گرسنه و تشنه و ضعیف، و شیخ چیزی نداشت که به وی دهد، گفت: «که می‌خرد چهل حج به یک‌تا نان؟». یکی آمد و آن چهل حج را به یک نان خرید و گواه گرفت، و شیخ آن نان را به سگ داد<sup>۸</sup>. از یکی از مریدان حسین بن جبرئیل مرندی حکایت شده است که در مکه ماه‌ها هر شب، یک گرده نان جو به آهوئی می‌داد و یکی خود می‌خورد<sup>۹</sup>. ابراهیم خواص روزی در بادیه شیری لنگ و زخمی که دستش آماس گرفته و خوره کرده بود را درمان کرد<sup>۱۰</sup>. شیخ احمد رفاعی سگی گر(جرب) را شست و شو و روغن مالی می‌کرد و آب و غذا می‌داد<sup>۱۱</sup>. ابوعثمان حیری در کاروان‌سرای کهنه وقتی خری زخمی دید که کلاغی او را مجروح می‌کرد و نمی‌توانست آن را از خود براند، جبه خز درآورد و بر دراز گوش پوشید و دستار قصب بر آن بست<sup>۱۲</sup>. سگی برای نجات از کشته شدن به دست ماموران شاه به مسجد شیخ ابوعبدالله بن خفیف پناه برد، شیخ هرگز در عمر خود چنین

۱. قشیری، عبدالکریم، الرسالة القشیریة، ص ۳۵۵.

۲. ابونعیم اصفهانی، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ۸، ص ۳۱۷.

۳. محمد بن منور، اسرار التوحید، ص ۲۷۵؛ جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳ش،

ص ۱۵۱؛ شعرانی، عبدالوهاب، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۵۴.

۴. سراج، ابونصر، اللمع فی التصوف، ص ۳۲۸؛ قشیری، الرسالة القشیریة، ص ۵۰۰.

۵. عطار، فریدالدین، تذکرة الأولیاء، ج ۱، ص ۱۹۱ و ۲۷۱.

۶. دیلمی، ابوالحسن، سیرت شیخ، ص ۱۷۱.

۷. سراج، ابونصر، اللمع فی التصوف، ص ۳۱۶.

۸. عطار، فریدالدین، تذکرة الأولیاء، ج ۲، ص ۳۱۳.

۹. سراج، ابونصر، اللمع فی التصوف، ص ۲۳۸.

۱۰. قشیری، رساله قشیریة (ترجمه)، ص ۶۸۴؛ عطار، فریدالدین، تذکرة الأولیاء، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۴۹.

۱۱. شعرانی، عبدالوهاب، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۵۴.

۱۲. عطار، فریدالدین، تذکرة الأولیاء، ج ۲، ص ۵۶.

خشمگین نشد، و مانع کشتنش شد<sup>۱</sup>. سفیان ثوری روزی پرنده‌ای در قفس را خرید و آزاد کرد. مرغک هر شب به خانه سفیان می‌آمد<sup>۲</sup>. حکیم ترمذی وقتی از سفر حجاز بازگشت؛ سگی در کلبه‌اش بچه نهاده بود، شیخ نخواست که او را بیرون کند. هشتاد بار رفت و آمد تا شاید که به اختیار خود بچگان را بیرون برد<sup>۳</sup>. ابوبکر واسطی بچه گربه‌ای را از دهان ماری رها کرد<sup>۴</sup>. شیخ ابوالعباس القصاب الآملی روزی در بازار آمل، زمام شتر پای شکسته کودکی را بگرفت و رو به آسمان دعا کرد، و در حال شتر برخاست<sup>۵</sup>. شیخ احمد رفاعی در آفتاب سایه بان ملخ روی لباسش می‌شد<sup>۶</sup>.

### نتیجه‌گیری

مقام بندگی خدا در قرآن کریم، بسیار مقام مهمی است که حتی پیامبران بزرگ صاحب این مقام ذکر شده‌اند. در تصوف اسلامی هم مقام بندگی بسیار مهم و متعالی است. تکامل منش بندگی منجر به ایجاد و پرورش ویژگی‌های اخلاقی چون تواضع و فروتنی، فقر و بی‌ملکی و احسان و خدمت می‌گردد. انسانی که به مقام بندگی و ملزومات آن آگاه و پایبند شد، به تواضع و فروتنی گرایش می‌یابد و این ویژگی در شخصیت وی نهادینه می‌گردد و در مواجهه با انسان‌ها و موجودات دیگر با فروتنی و خاکساری رفتار می‌کند و از تکبر، خودبرتتری و سیطره‌جویی بر سایرین خودداری می‌کند و به حقوق و ارزش آنها احترام می‌گذارد. همچنین انسانی که به درجه بندگی رسیده باشد، از تملک بیش از اندازه اشیاء و حرص و آز در مصرف منابع طبیعی خودداری می‌کند و در نتیجه منابع موجود در محیط زیست کمتر مصرف و تخریب می‌شوند و سهم انسان‌های دیگر نیز حفظ و محترم شمرده می‌شود. در نهایت اخلاق بندگی منجر به نیکوکاری و خدمت‌رسانی انسان به دیگر انسان‌ها و محیط زیست، گیاهان و جانوران می‌گردد. در نهایت این انسان تبدیل می‌گردد به فرد بهتری برای اجتماع و پاسداشت محیط زیست.

۱. دیلمی، ابوالحسن، سیرت شیخ، ص ۳۰.

۲. عطار، فریدالدین، تذکره‌الاولیاء، ج ۱، ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳. همان، ج ۲، ۹۳ و ۹۴.

۴. همان، ج ۲، ۲۶۶.

۵. جامی، عبدالرحمن، نجات الانس، ص ۲۹۴.

۶. عبدالوهاب، شعرانی، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۵۴.

## منابع و مأخذ

- ابن ترکه، صائن الدین، چهارده رساله فارسی، علی موسوی بهبهانی؛ ابراهیم دیباجی، تهران، تقی شریف رضایی، ۱۳۵۱ ش.
- ابن عربی، مجموعه رسائل (ثلاث مجلدات)، بیروت، دارالمحجّه البيضاء، ۱۴۲۱ق..
- ابن قیم الجوزیه، محمد، مدارج السالکین، عبدالغنی الفاسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵ق.
- ابوطالب مکی، قوت القلوب فی معامله المحبوب، تحقیق باسل عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- ابو نعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء، محمد رضا شفیعی کدکنی، قاهره، دار ام القراء للطباعة و النشر.
- اسفرائینی، نورالدین، کاشف الاسرار، هرمان لندلت، تهران، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، ۱۳۵۸ق.
- افلاکی، احمد، مناقب العارفین، آنکارا، [بی نا]، ۱۹۵۹م..
- باخرزی، یحیی، اُوراد الاحباب و فصوص الآداب، ایرج افشار، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
- بخاری، صحیح، مصطفی دیب البغاء، بیروت، دارابن کثیر، ۱۴۰۷ق.
- بدلیسی، ابویاسر، بهجۀ الطایفه، ادوارد بدین، بیروت، دارالنشر فرانز شتاینر، ۱۹۹۹م.
- بقلی، روزبهان، تفسیر عرائس البیان فی حقائق القرآن، احمد المزیذی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۸م.
- بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، هانری کرین، تهران، طهوری، ۱۳۷۴ ش.
- بقلی، روزبهان، عبر العاشقین، محقق هانری کرین، تهران، منوچهری، ۱۳۶۶ش.
- بقلی، روزبهان، مشرب الأرواح، عاصم ابراهیم الکیالی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۶ق.
- تبادکانی، شمس الدین، تسنیم المقربین، محمد طباطبائی بهبهانی، تهران، کتابخانه موزه و اسناد مجلس شورای اسلامی ایران، ۱۳۸۲ش.
- تستری، سهل، تفسیر، محمد عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۳ق.
- تلمسانی، عفیف الدین، شرح منازل السائرین، عبدالحفیظ منصور، قم، بیدار، ۱۳۷۱ش.
- جام، احمد، کنوز الحکمه، علی فاضل، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷ش.
- جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳ش.
- جندی، مؤیدالدین، شرح فصوص الحکم، جلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۳ق.
- حسینی، مریم، نخستین زنان صوفی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۵ش.
- حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر.
- خرکوشی، ابوسعید، تهذیب الاسرار فی اصول التصوف، امام محمد علی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق.
- خوارزمی، تاج الدین، شرح فصوص الحکم، حسن زاده آملی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۹ش.
- خوارزمی، کمال الدین، بنیوع الاسرار، مهدی درخشان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- دیلمی، ابوالحسن، سیرت شیخ کبیر ابی عبدالله خفیف، انتشارات بابک، ۱۳۶۳ش.

- دیلمی، محمد، شرح الأنفاس الروحانية لأئمة السلف الصوفية، مصطفى قادری سیلانی، قاهره، دارالآثار الاسلامیة، ۱۴۲۸ق.
- رازی، نجم الدین، منارات السائرين الى حضرة الله ومقامات الطائرين، عاصم ابراهيم الكيالي، بيروت، دارالكتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
- سراج، ابونصر، اللمع فی التصوف، رینولد آلین نیکلسون، لیدن، بریل، ۱۹۱۴م.
- سکندری، احمد، رسالة فی أدب العلم (ترتیب السلوك)، خالد زهری، بیروت، دارالكتب العلمیة، ۱۴۲۷ق.
- سلمی، ابو عبدالرحمن، طبقات الصوفیة، مصطفى عطا، بیروت، دار الكتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
- سلمی، ابو عبدالرحمن، مجموعة آثار السلمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ش.
- سمعانی، احمد، روح الأرواح فی شرح أسماء الملك الفتاح، نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- سمنانی، علاءالدوله، مصنفات فارسی، نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش..
- سهوردی، ابو حفص، عوارف المعارف، احمد السایح، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۷ق.
- شاورانی، مسعود، «ارزش جانوران در نگاه صوفیان»، مطالعات عرفانی، شماره ۳۳، بهار و تابستان ۱۴۰۰.
- شعرانی، عبدالوهاب، البحر المورود فی الموائيق و العهود، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۴ق.
- شعرانی، عبدالوهاب، الطبقات الكبرى، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۶ق.
- شعرانی، عبدالوهاب، تنبيه المغتربين، احمد سایح، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۵ق.
- طوسی، تاج الدین، قصة يوسف (الستین الجامع للطائفة البساطین)، محمد روشن، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۲ش.
- عطار، فریدالدین، تذکره الأولیاء، رینولد نیکلسون، لیدن، ۱۹۰۵م.
- غفیفی، ابوالعلاء، الملامتیه و الصوفیه و اهل الفتوة (مجموعه آثار السلمی)، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ش.
- غزالی، ابوحامد، إحياء علوم الدين، حافظ عراقی، بیروت، دارالكتاب العربی.
- غزالی، ابوحامد، کیمیای سعادت، حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
- قشیری، عبدالکریم، الرسالة القشیریة، عبدالحلیم محمود، قم، بیدار، ۱۳۷۴ش.
- قشیری، عبدالکریم، لطائف الإشارات، تحقیق ابراهیم بسیونی، مصر، الهيئة المصریة العامه للكتاب، ۱۹۸۱م.
- قلانسی، عبدالله، ارشاد در معرفت و وعظ و اخلاق، محقق عارف نوشاهی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۵ش.
- کاشانی، عبدالرزاق، شرح فصوص الحکم، قم، بیدار، ۱۳۷۰ش.
- محاسبی، حارث، الرعاية لحقوق الله، عبدالحمید البر، مصر، دارالیقین، ۱۴۲۰ق.
- محمد بن منور، أسرار التوحید فی مقامات أبی سعید، الیاس میرزا بوراغانسکی، سن پترز بورگ، ۱۸۹۹م.
- محمود بن عثمان، مفتاح الهدایة و مصباح العنایة، منوچهر مظفریان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰ش.
- مستملی بخاری، اسماعیل، شرح التعرف لمذهب التصوف، محمدروشن، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ش.
- مسلم، صحیح، فؤاد عبدالباقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- معاذ رازی، یحیی، جواهر التصوف، هارون عاشور، قاهره، مكتبة الآداب، ۱۴۲۳ق.



- مناوی، محمد، *الکواکب الدریة فی تراجم السادة الصوفیة*، تحقیق محمد ادیب الجادر، بیروت، دارالصادر، ۱۹۹۹م.
- مولانا، *فیه ما فیه*، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، نگاه، ۱۳۸۶ش.
- مهائمی، علاءالدین، *خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم*، فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ق..
- میدی، ابوالفضل، *کشف الأسرار و عده الأبرار*، علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
- نجم الدین رازی، *مرصاد العباد*، تهران، [بی نا]، ۱۳۲۲ش.
- نیشابوری، رضی الدین، *مکارم الاخلاق*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ش.
- هجویری، ابوالحسن، *کشف المحجوب*، تصحیح ژوکوفسکی، تهران، طهوری، ۱۳۷۵ش.
- همدانی، عین القضاة، *تمهیدات*، عقیف عسیران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ش.
- همدانی، علی، *احوال و آثار میر سید علی همدانی (شش رساله)*، محمد ریاض، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۰ش.